

اختار منطقی
فلسفہ کا اشرافی



سیدہ زہرا مبینہ

www.ketab.ir

سرشناسه: مبلّغ، زهرا، ۱۳۶۲ - .

عنوان و نام پدیدآور: ساختار منطقی فلسفه‌های اشراقی/ زهرا مبلّغ.

مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۳۰۷ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۱۹۵-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۸۹.

موضوع: اشراق (فلسفه)

Ishraqiyah

موضوع: فلسفه اسلامی

Islamic Philosophy

رده‌بندی کنگره: BBR۳۷

رده‌بندی دیویی: ۱۸۹/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۱۰۹۳۸

ساختار منطقی فلسفه‌های اشراقی

سیده زهرا مبلغ

(عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۳۹۸

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

چاپ و صحافی: لوح

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



فهرست

مقدمه	۱
بخش نخست: منطق	۱۵
فصل ۱: منطق و منطق	۱۷
فصل ۲: منطق در چه منابعی آمده؟ رویافتی به نسبتی میان منطق، فرهنگ و متافیزیک	۳۵
۱-۲. مطالعات مردم‌شناختی و فلسفی منطق و فرهنگ	۳۷
۱-۲. بررسی و واکاوی مطالعات مردم‌شناسی برای مقاصد فلسفی	۴۶
۲-۲. مطالعات روان‌شناختی و علوم شناختی	۵۰
۱-۲. بررسی و واکاوی مطالعات روان‌شناسی برای مقاصد فلسفی	۶۴
۳-۲. تأملات فلسفی درباره خاستگاه و چیستی منطق	۷۳
۱-۳-۲. بحثی درباره دیدگاه‌های روان‌شناسانه به منطق	۷۷
۲-۳-۲. منطق و متافیزیک	۸۸
۳-۳-۲. منطق در جایگاه ساختار	۱۰۵
فصل ۳: بحثی درباره روش استنباط ساختار	۱۱۷
بخش دوم: فلسفه‌های اشراقی: ساختار متافیزیک و ساختار منطق	۱۲۷
فصل ۴: فلسفه‌های اشراقی	۱۲۹
۱-۴. مبانی مشترک اشراقی	۱۳۳
۲-۴. حکمت اشراقی و مرزهای جغرافیایی	۱۳۹
۳-۴. فلسفه‌های اشراقی و عرفان	۱۴۸
۴-۴. بحثی درباره دسته‌بندی مشائی و اشراقی در سنت اسلامی: فارابی و ابن‌سینا	۱۵۵
۵-۴. تحلیل دو متن «حی بن یقظان»	۱۷۸

فصل ۵: ساختار متافیزیک اشراقی	۲۰۷
۱-۵. هماهنگی متافیزیک اشراقی و زبان	۲۰۷
۲-۵. دوگانه‌های متافیزیک اشراقی و درهم‌تنیدگی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی	۲۱۸
۳-۵. تصویری از کلمات	۲۲۰
فصل ۶: ساختار منطق اشراقی	۲۵۷
۱-۶. معرفت‌شناسی غریب اشراقی و منطق مولود آن	۲۵۹
۲-۶. گزاره‌ها و حکم	۲۶۳
۳-۶. مقولات: از کثرت به وحدت	۲۷۴
۴-۶. صدق و تشکیک	۲۷۸
۵-۶. استدلال، شهود و منطق مبتنی بر عمل	۲۸۱
منابع	۲۸۹

مقدمه

انسان کوشا و فرارونده، هنگامی که بداند اگر خود را به خطر نیفکند، آنچه با آن مشتاق است از دست خواهد رفت و دیگر به او نخواهد رسید، خه را میان خطر می‌افکند. او در آن هنگام می‌بیند که اگر خطر نکند، به دست آن هدف برسد؛ یا اینکه مردم شهر، بی‌تردید، روزی به آن هدف دست خواهند یافت، خواه او مُرده باشد یا زنده. و می‌بیند که اگر زنده بماند، همراه مردم از وی‌های به دست آمده بهره خواهد بُرد و اگر بمیرد، مردم شهر از آن بهره‌مند خواهند شد. و او در هر صورت، به خاطر آن فراروندگی درونی‌اش و به خاطر جانی که اکنون پیشکش می‌کند، رستگار می‌شود.

بیه رفارابی، فصول متزاعه فصل ۷۸

۱

برای آن‌ها با فلسفه دوستند، درست نگاه کردن به جهان، یک غذای مهم است. فلسفه به ما می‌آموزد که باید پیوسته در نگاهمان به جهان بازنگری کنیم؛ به ما گوشزد می‌کند که در هر بازنگریستن در جهان می‌توان جهان تازه‌ای را مشاهده کرد یا چیز تازه‌ای در جهان پیشین یافت. فلسفه ما را در این راه دشوار و شگفتی‌زا می‌اندازد که هیچ نگرشی به جهان را از پیش، محکوم به ناکارآمدی نکنیم؛ در برابر هر نگرشی درنگ کنیم و از آن منظر هم جهان را ببینیم و از آن جهان به حیرت افتیم و باز آن منظر را ارزیابی و نقادی کنیم. تا اندیشه فلسفی ادامه دارد، بازنگری در برداشتمان از جهان

متوقف نخواهد شد. آنچه این نوشتار را به راه انداخته، پافشاری فلسفه بر درنگ کردن در نگرش‌های متفاوت به جهان است. هرچه نگرشی به جهان غریب‌تر و با نگاه ما به جهان ناآشنا تر باشد، ایستادن در برابر او و گفت‌وگو کردن با او دشوارتر خواهد بود. اما اگر بخواهیم شاگرد فلسفه باشیم، چاره‌ای جز گستردن منظرمان به جهان نداریم؛ باید بکوشیم از منظر دیگران به جهان بنگریم و به صداهاى دیگر هم گوش سپاریم.

منظر دیگری که در این نوشتار قرار است دیده شود، از قضا، در جغرافیای نزدیک به ما ظهور کرده است؛ اما در نگاه فلسفی مان به جهان، از آن دوری «اندیشه اشراقی» میراث کسانی است که در مرزهای جغرافیایی نزدیک‌تری به ما نسبت به یونانیان و متفکران مغرب زمین می‌زیسته‌اند اما مرزهای جغرافیایی راه ما را به سوی فهم این فلسفه‌ها نزدیک نکرده است. میان نگاه ما به جهان و نگاه اشراقی به هستی، تفاوت از زمین تا آسمان است. پرسش نهفته در پس این پژوهش این بود که این فلسفه‌ها به راستی چیستند و چگونه باید می‌توان آن‌ها را فهمید. هنگام مواجهه با متون به اصطلاح اشراقی (چه متونهای مکتوب، چه آثار هنری مصور یا موسیقایی یا شاعرانه) سرایت تجربه‌ای که این متون از جهان ترسیم می‌کنند و ناسازگاری‌شان با ساختارهای متبر اندیشه نزد ما، به این پرسش‌ها دامن می‌زند که این نظر به جهان از کجاست؟ منظر است؟ بر چه اساس معرفت‌شناسانه‌ای می‌توان این نظرگاه را توجه کرد؟ در آیا اصلاً این نظرگاه باید مهم و جدی گرفته شود؟

وقتی متون اشراقیان را می‌خوانیم با جهانی رویاروی می‌شویم که محتوای ساختارش شباهت چندانی با جهان تجربه‌های روزمره ما ندارد. حتی زبان این متون هم برای ما غریب و دشوار است. از منظر متعارف شاید بهتر باشد این متون را میان متون ادبی و عرفانی بگذاریم و از آن‌ها بگذریم. اما فلسفه چنین بی‌تأمل عبورکردنی را روانی دارد. پس می‌توان در برابر دشواری فهم این فلسفه‌ها ایستاد و کوشید درون‌مایه واقعی آن‌ها را مشاهده کرد. تنها پس از این است که فلسفه به ما اجازه می‌دهد درباره این نگرش داوری کنیم.

این نوشتار کوششی است در راستای پژوهش‌های معاصر که می‌خواهند خوانشی دقیق‌تر و معیاری ظریف‌تری برای نقادی بخشی از فلسفه اسلامی به دست دهند. در این تحقیق بررسی خواهد شد که فلسفه‌های اشراقی اسلامی با چه منطقی همراه‌اند. کشف منطق در جایگاه بخشی از هر نظام بزرگ فلسفی در نقادی منصفانه‌تر آن تفکر به کار خواهد آمد.

۲

مسئله اصلی این نوشتار این است که متافیزیک اشراقی چه منطقی به بار می‌آورد. طرح این سؤال، ناگزیر، مسائل دیگری را پیش می‌کشد: آیا منطق بر متافیزیک استوار است؟ و آیا تغییر متافیزیک می‌تواند بر منطق اثر بگذارد؟ اگر مسئله، دانش، صورتی فارغ از هرگونه ماده‌ای است، تغییر متافیزیک نباید در او اثری داشته باشد. اگر منطق با تغییر متافیزیک تغییر کند، آنگاه به نسبت منطق و دانش، نزدیک می‌شویم. در این صورت باید پرسید با باور به نسبت منطقی، چگونه می‌توان اصلاً سخنی گفت؟ اگر معیار داور و سنجش باورها منطق است، نسبی شدن منطق امکان هر فهم و گفت‌وگویی را از میان خواهد برد. اگر این نوشتار منطق را نسبی بداند، نباید بخواهد کسی او را بفهمد و نباید نوشته شود.

مسلماً این نوشتار در پی آن نیست که بنویسد منطق نسبی است و بنابراین، منطق ارسطویی و منطق سنتی فقط در جهان خودشان معتبرند. ما هرگز نمی‌توانیم از سنگینی جبری که منطق ارسطویی بر اندیشه در هر جهان ممکن‌ی تحمیل می‌کند، رهایی یابیم. هرگز نمی‌توانیم در هیچ جهانی تصور کنیم دو نقیض با هم جمع شوند یا به خیال آوریم که یک چیز هم باشد، هم نباشد. نمی‌توان فکر کرد، حتی در یک جهان بسیار متفاوت، که ۳ از ۲ کوچک‌تر باشد، در حالی که مجموعی از ۲ و ۱ است. نمی‌توانیم در قالب‌های معارض با منطق سنتی سخن بگوییم و سخنان معنادار باشد. این اصل‌های بنیادین در واقعیتی ریشه دارند که با تغییر نگرش و تغییر متافیزیک و -احتمالاً- در هیچ جهان ممکن‌ی تغییر نمی‌کند. در این

نوشتار قرار نیست بگوییم متافیزیک متفاوت، منطق رسمی را از رسمیت می‌اندازد؛ همچنان که نسبیت فیزیکی و ریاضیات متفاوت مبتنی بر آن، موجب انقضای ریاضیات متعارف نمی‌شود، یا همان‌طور که هندسه‌های غیر اقلیدسی، هندسه اقلیدسی را نفی نمی‌کند. منطق رسمی به قوت خویش باقی است و ما بر اساس معیارهای او گفتارمان را نظم می‌دهیم. منطق رسمی، امری تجربی و مادی (وابسته به محتوا) نیست که با تغییر ماده تغییر کند. بیشتر بخش‌های منطق رسمی و ارسطویی، صوری است؛ پس با تغییر محتوای متافیزیک تغییر نمی‌کند. منطق صوری قابل گسترش است و تا امروز هم از همه سو گسترش یافته است. امروز از ارزش‌های صدق تا صورت‌بندی‌ها، گزاره‌ها و قواعد استنتاج، همگی در حال توسعه و بازبینی‌اند. این همه، مایه قدیمی را از اعتبار نینداخته؛ بلکه آن را ارتقا داده است. این را در فصل نخست مرور خواهیم کرد. در فصل دوم این نوشتار توضیح می‌دهم که دواوی محققان علوم تجربی و انسانی درباره نسبیت منطق، به این معنای منطق و تحت صوری منطق مربوط نمی‌شود. منطق مورد نظر آنان تجربی است و در تحلیل نهایی معلوم می‌شود که تفاوت‌های منطقی در استدلال کردن از ادوات در صورت‌بندی‌های بعدی است، نه در اصل استدلال. در عین حال، سنجش بررسی‌های تجربی در این زمینه برای توسعه منطق (نه نقض آن) را انگیزه می‌دهد.

پس منظور از منطق مبتنی بر متافیزیک در این نوشتار چیست؟ منطق در این معنا ساختار صوری محض نیست. در اینجا به معنای زیاد منطق روی خواهیم کرد. منطق، در این معنا، ساختار معرفت‌شناسی است که بر اساس متافیزیک شکل می‌گیرد. این منطق همانا بازتاب‌های متافیزیک در معرفت‌شناسی است در آن حوزه‌ای که به ساختار معرفت و ضمانت درستی معرفت مربوط می‌شود. برای روشن شدن سخن به چند مورد از نمونه‌های این معنای منطق می‌توان اشاره کرد: «ساختمان گزاره‌ها» یک موضوع مهم در معرفت‌شناسی است که می‌توان آن را بخشی از منطق به شمار آورد. ساختمان گزاره با متافیزیک در پیوند است، چرا که ساختمان

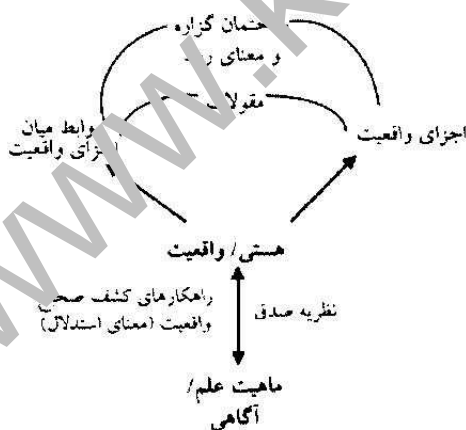
گزاره از یک منظر فلسفی (نه زبان‌شناسانه) باز نمود تلقی ما از واقعیت در قالب زبان است. اگر در یک نظام فلسفی، ساختار واقعیت را جواهر و اعراض بسازند، بیان این ساختار در معرفت‌شناسی در قالب گزاره‌های «موضوع - محمول - رابطه» است. رابطه موضوع و محمول در گزاره بر رابطه میان جواهر و عرض در واقعیت مبتنی است. مثلاً اگر در یک نظام مونادی لایینیستی سخن بگوییم، هر موضوع محمول‌های خویش را خرید دارد. رابطه میان موضوع و محمول، اشتغال است. مطابق تلقی لایینیستی، در گزاره‌ای مانند «برف سفید است»، «است» به معنای «دربار داشتن» است. نه به معنای حلول یا انضمام. با همین تحلیل، هر گزاره‌ای در نظام لایینیستی یک این‌همان‌گویی است. به عبارت دیگر، معنای «رابطه» بیان اجزای گزاره‌ها و حتی خود «اجزای گزاره‌ها» را باید براساس واقعیتی فهمید که در متافیزیک هر نظام فلسفی تعریف می‌شود. اگر ساختار متافیزیک جهان از منظر یک نظام فلسفی، «جواهر و عرضی» نباشد، قاعدتاً باید این ساختار را به شکلی متفاوت بیان کرد. همچنین معنای رابطه میان اجزای قسبه را بر پایه روابط میان اجزای واقعیت باید فهمید. این همان وجهی از معرفت‌شناسی است که در اینجا با نام منطق از آن یاد می‌کنیم. منطق در این معنا، از یک سو با متافیزیک و هستی‌شناسی در پیوند است، از سوی دیگر با معرفت‌شناسی که ای که خود بر شانه‌های متافیزیک ایستاده است.^۱

وجه دیگری از منطق در معنای مورد نظر، مسئله صدق است. صدق

۱. در این جا از تقدم و تأخر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی سخن نمی‌گوییم. این مساله در نتیجه بحث ما تغییر مهمی ایجاد نمی‌کند. در بحث حاضر، مهم این است که این‌ها به سختی با یکدیگر گره خورده‌اند و همدیگر را متعین می‌کنند. این که منطق را از دل متافیزیک بیرون خواهیم کشید به این سبب نیست که فرض کرده‌ایم ابتدا متافیزیک تقرر می‌یابد و سپس معرفت‌شناسی از آن سربرمی‌آورد - شاید هم چنین باشد. بلکه تنها به این دلیل است که در فلسفه‌های مورد نظر در این نوشتار، متافیزیک به صراحت و بی‌پرده در دسترس است؛ اما فیلسوفان مورد نظر، از منطق خود حرفی نزده‌اند - مگر اندکی و به اشاره. پس چاره‌ای نیست که بخواهیم منطق در پرده را از دل متافیزیک عیان بیرون بکشیم.

یک مسأله مهم در معرفت‌شناسی است که به روشنی با هستی‌شناسی هم در پیوند است. اگر نظریه متافیزیکی یک نظام فلسفی بگوید آگاهی از سنخ اضافه است، نظریه صدق در آن نظام متفاوت باید باشد با نظریه صدق در نظامی که می‌گوید آگاهی از جنس حلول صورت معلوم در ذهن عالم است. این تفاوت هنگامی جدی و بنیادی می‌شود که در نظام معرفتی، آگاهی از جنس وجود و حضور باشد و ساختار دوگانه «عالم - معاوم» یا «سوژه - ابرژه» شکسته شود. نظریه صدق در چنین نظامی هیچ سیاهتی با نظریه‌های تطبیق و انسجام، در هر شکل و خوانشی، نخواهد داشت. در این نظام، ضمانت درستی شناخت، از اساس، با ضمانت‌های متعارف تفاوت دارد.

به این ترتیب، منطق در معنای مورد نظر این نوشتار، ساختاری معرفت‌شناسی است که با متافیزیک در پیوند است. نمودار زیر نشان می‌دهد که چگونه متافیزیک نظریه وجود، اجزای منطق را متعین می‌کند:



در هر نظام فلسفی، متافیزیک معین می‌کند که واقعیت از چه اجزایی تشکیل شده است و آن اجزا چگونه با یکدیگر پیوند دارند. این موضوع هم «مقولات» را به عنوان بازتاب هستی‌شناسی در زبان تعین می‌بخشد،